

احمد روان جو\*

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۰/۱۰

## تأملی در معنا و مفهوم سنت و آموزش هنر

چکیده:

جهان سنت، به دوره‌ی پیشامدرن اطلاق می‌شود که در آن مفاهیم معنوی و معرفت دینی، در همه‌ی نسوج جهان پیرامون رسوخ داشت. در این جهان علم و فنون خود را ذیل تعالیم آسمانی دین اعتبار می‌بخشیدند، ارتباط و پیوستگی خود را با وحی الهی، به عنوان کلیدی ترین استوانه‌ی دین حفظ می‌کردند و به واسطه‌ی قرابت با آن معنا می‌گرفتند. آموزش هنر نیز از مسایل بنیادین جهان سنتی همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. این مقاله با توجه به اهمیت مفهوم «سنت» در امر آموزش سنتی هنر، به شکل محتوایی و پژوهشی، توصیفی نوشته شده است. آنچه در همه‌ی جوامع سنتی اشتراک دارد، توجه به پیام آسمانی دین است و به عنوان سوفیا یا «خرد جاودان» شناخته می‌شود. هنر به طرز سحرآمیزی حامل مفاهیم و معانی برآمده از حقایق معنوی است، که آموزه‌های دوره‌ی سنت را باز می‌تاباند. اما آموزه‌های فنی سنتی در همه‌ی پیشه‌ها، به سرانجام تربیت الهی انسان در پرتو دیدگاه شهودی به کمال روحانی دین منتهی می‌شوند و از هنج‌های سنتی تبعیت می‌کند. حاصل آموزش سنتی، تربیت انسان است که خود موضوعی کلیدی است. آموزش‌های سنتی در هنر، پیشه و یا علم و فرهنگ در پرتو حکمت و وحی الهی، شکل می‌گیرد. «سنت» به‌عنوان یک مفهوم بنیادی در این مقاله تبیین می‌شود تا عوارض آن، که جهان سنتی و نظام آموزشی هنر را می‌سازد روشن‌تر شناخته شود.

### کلیدواژه‌ها:

سنت  
تربیت  
آموزش سنتی هنر  
استاد  
شاگرد  
مدرن

استادیار دانشکده‌ی هنر دانشگاه شهید چمران اهواز\*

Ravanjoo.ahmad@gmail.com

## مقدمه

شناخت سنت به عنوان دربردارنده‌ی جهانی از مفاهیم، رمز و راز، آیین و مناسک‌های سرشار از معنویت و ملجای ظهور و بروز معرفت و مابعدالطبیعه، که بدون حضور سایه‌ی شک‌آلود جهان مدرن، بر همه چیز، از ابژه تا سوژه تسلط داشته، ضروری به نظر می‌آید. برای تبیین جهان بر ساخته‌ی سنت، مبتنی بر آموزه‌های دینی، نخست باید مناسک و آیین‌های منتقل‌کننده‌ی معانی و تجارب را برای انتقال پیام سنت و شکل‌پذیری آن در قالب هنرها بررسی کرد. این امر بدون بازشناسی هنر سنتی و نظام آموزش آن میسر نمی‌شود. همچنین پژوهش در جهان سنتی، بدون تجهیز عقل به ابزار سنجش در دوره‌ی مدرن امکان‌پذیر نیست. در دوره‌ی مدرن زمینه‌ی شناخت دوره‌ی سنت، تحلیل و نقد آن فراهم آمد. به هر رو، سنت‌گرایان با به کارگیری عقلانیت روزگار مدرن، به بازخوانی رازواری و نخبه‌گرایی جهان سنت می‌پردازند و در پی گشایش معضلات بغرنج روزگار مدرن، که در اثر دوری بشر از مفاهیم بنیادین چون کلام الهی، وحی، نگاه شهودی دین، به دلیل ایستادگی در مقابل خدا و عرض اندام در برابر مشیت او به ظهور رسیده است، می‌پردازند. آموزش سنتی، سرشار از مفاهیم معنوی و روحانی و قایل به رجحان اخلاقیات است که با مفهوم مندرج در واژگان سنتی هماهنگ است.

## ۱- مفهوم سنت و آموزش هنر

برای شناخت «آموزش سنتی و مدرن»؛ باید زمینه‌ی اصلی شکل‌گیری آن‌ها را مورد بررسی و شناخت قرار داد. آنچه در عبارت چند واژه‌ای «آموزش سنتی و مدرن»، سنگینی می‌کند، دو واژه‌ی متباین «سنت» و «مدرن» است که همیشه مورد مناقشه و محل گفت‌وگوهای فراوان بوده و گاه به مباحث دیگری درآمیخته و گاه به راه‌های انحرافی درغلتیده است که پژوهشگر را به بی‌راهه‌ی مغالطه‌گویی خواهد افکند. به هر رو، آموزش به عنوان کلیدی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین قاعده‌ی نضج‌یابی تمدن‌ها محسوب می‌شود که در بستر سنت و مدرنیته، سمت و سوی حرکت جوامع انسانی را روشن می‌کند. جنبه‌ی خاص آموزش نخبه‌گرایانه در دوره‌ی سنت و شق عمومی آن در دوره‌ی مدرن، هر یک حیطة‌ای را برای خود ایجاد می‌کنند و نیز، راهی را فرا راه اشاعه‌ی موضوع خود می‌گشایند که از این طرق، می‌توان به فهم درستی از زمینه‌های رشد و ارتقای تمدن انسانی دست یافت. ابزار و اهتمام ویژه‌ی طریق سنت، مبتنی بر دستیابی به معرفت به حقایق معنوی در امر آموزش است. جنبه‌ی شهودی، رازواری و معنویت در آموزش، برای شاگردان حاضر در محیط کارگاه، از منش و علم استاد و نیز فضای آموزشی جاری در آن‌جا حاصل می‌شود و هم در این فضا است که روال کمالی آموزش سنتی از شخصیت استاد به سوی شاگردان سیلان می‌یابد و شاگردان را در خود مستغرق می‌سازد و به یاری جریان متابعت از سنت معنوی که نتیجه‌ی فضای آموزش سنتی است، شاگرد را موفق به درک روحانی این فضا و تعلیم استاد می‌کند. شاگرد در خدمت استاد، بدل به صنعتگری کارآموده و مجرب می‌شود و تنها اگر توانسته باشد صفات و ملکات پسندیده را که غایت تربیت انسانی است کسب کند،

آن‌گاه آموزش سنتی به موفقیت رسیده است. و گرنه صنعتگری متبحر که از معنویت و اخلاق پسندیده‌ی انسانی بهره‌مند نباشد، از دایره‌ی پرورش معنوی سنت خارج خواهد بود. باری، شاگرد پس از پختگی و کارآمدی در حرفه‌ی خود، این دوره را تجدید می‌نماید و شاگردانی را که استعداد و لیاقت آموختن دارند، در کارگاه گرد می‌آورد امانت خود را، به نسل بعد تحویل می‌دهد.

به بیان دیگر، سنت، دربرگیرنده‌ی همه‌ی این آیین‌ها و مناسک و چگونگی نگهداشت حرمت درس و بحث و مقام استاد و فضای کارگاه و شأن و ساختار اندام‌وار آن و عوامل ادامه دهنده‌ی این روال است که با جدیت استاد، سخت‌کوشی شاگردان در کسب تجربه و تبحر در هنر و فن وفاداری بر سنت‌های هر پیشه رونق می‌گیرد.

در دوره‌ی مدرن، برای روشن شدن دوران پیش از این، توسط طرفداران دیدگاه سنتی یا به اصطلاح سنت‌گرایان، واژه‌ی سنت یا (Tradition) وضع شد. از آن پس، برای شرح حال انسان پیش از مدرن، که شناخت این دوران را جدی گرفته بود، واژه‌ی سنت، کاربردی همگانی یافت؛ چرا که انسان دوران سنتی، چنان مستغرق آن فضا بوده که به ضرورت شناخت و تبیین آن دوران فکر نمی‌کرده است. «انسان پیش‌مدرن، به قدری در جهان مخلوق سنت، غرق شده بود که نیازی به تعریف این اصطلاح نداشت. او همانند بچه ماهیانی بود که - طبق یک حکایت صوفیانه - یک روز رفتند تا از مادرشان درباره‌ی ذات آب سؤال کنند؛ یعنی درباره چیزی که نامش را بسیار می‌شنیدند، اما نه آن را هرگز می‌دیدند و نه برای آن‌ها تعریف یا توصیف شده بود. مادر پاسخ داد که او خیلی خوشحال خواهد شد که ذات آب را برای آن‌ها فاش کند، به شرطی که بروند و چیزی بیاوند که آب نباشد» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۶). با این تفاوت که انسان در دوران سنت، پرسشی از سنت نداشت و جز سنت، به مورد دیگری نمی‌توانست بیندیشد، باری انسان سنتی، دوره و فضای دیگری را متصور نبود تا به آن دیگری بیندیشد. بنابراین، همچون بچه ماهی‌ها، حتی از ذات سنت یا چیزی که مستغرق آن بود، نیز پرسشی نداشت.

سنت‌شناسی و معرفتی که از غرب آغاز شده و از شناخت‌شناسی خاورشناسان با هدف شناخت جوامع و فرهنگ‌های سنتی شرق نشأت گرفته، باعث بازشناسی و بازسازی فرهنگ سنتی در جوامع دوپهلویی شده است، که به واسطه‌ی حرکت‌های متجددانه، در وضعیت نیمه‌مدرن و نیمه‌سنتی باقی مانده‌اند. ولی این حرکت‌های فرهنگی، خود فارغ از ملحوظ داشتن وجوه سیاسی مترتب بر آن نیست، که خود از جمله‌ی خصوصیت‌های جهان مدرن، علم مدرن (علمی غیردینی و غیرسنتی) است و نمی‌تواند ویژگی‌ها و علائمی را بنمایاند که به آن معتقد نیست و برای آن به‌وجود نیامده است. بنابراین، مراجعه به فرهنگ و سنت شرق، در زمره‌ی علوم مدرن و رویکرد مدرن به موضوع شرق‌شناسی محسوب می‌شود و از خصوصیات و ساختاری مدرن برخوردار است. اگر مدرن و مدرنیسم در نظر سنت‌گرایان راه رشد غیردینی است، پس آنکه با نگره‌ی مدرنیسم به بازشناسی آن می‌پردازد، نیز در زمره‌ی نحله‌ی غیردینی قرار می‌گیرد؛ هر چند پژوهندگان فرهیخته می‌توانند از این بستر فراهم آمده، برای شناخت سنت و جوامع آن به‌درستی بهره ببرند. آنچه می‌توان از مباحث سنت‌شناسان در این مقال آموخت، همانا بازگشت به تربیت سنتی، سیره‌ی دینی و آموزه‌های حکمی است، که از مهم‌ترین اهداف سنت‌گرایان نیز قلمداد می‌شود. «سنت، همان معنای رسالت است، یعنی چیزی که از آسمان به زمین می‌آید و رنگ و شکل خاص خودش را پیدا می‌کند، گرچه در آن اصل خودش فاقد صورت است» (اعوانی، ۱۳۸۲: ۱۲). در این دوره و پهنه‌ی فراگیر که سنت نام دارد، شناخت امر قدسی، از سرچشمه‌ی انوار ازلی و کلام الهی، منبع معرفت و زیبایی از پرتو افاضه امر الهی، خرق عادت

نیست. فضا و محیط سرشار از دیدگاه شهودی و هاله‌ی امر مطلق با تمام تجلیات آسمانی آن است، که مهیای زمینه‌ی عروج انسان به طارم اعلا است. برای شناخت سنت و جهان سنتی که از لحاظ جغرافیایی، بیشتر در شرق متمرکز است، باید به شناخت ادیان و نحله‌های پیش از دوره‌ی مدرن پرداخت. این شناخت تنها در پرتو خروج از پهنه‌ی فراگیر سنت امکان داشت. در واقع، در دوره‌ی مدرن است که می‌توان به مقام شناخت جوامع سنتی نایل آمد و بر این مبنای شیوه‌ی شناخت مدرن از دوران سنتی، می‌تواند هم اساس شناخت عالمانه یا عوامانه باشد، و هم حاصل‌گذار از آن دوران. «غالب آثار عالمانه مدرنی که به شرق مربوط می‌شوند، در واقع میوه‌ی یک عقل جزئی<sup>۱</sup> (reason) می‌باشند که سنت‌های قدسی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. هدف ما برگشت این فرآیند بوده است. این هدف، از طریق تجدید ویژگی قدسی معرفت و احیای سنت عقلانی و واقعی غرب، به کمک سنت‌های همیشه زنده‌ی شرق - جایی که معرفت هیچ‌گاه از امر قدسی جدا نشد دنبال شده است. پیش از هر چیز، مقصود ما، جنبه‌ای از حقیقت است که در سرشت عقلانیت جای دارد. دومین هدف ما، احیای دیدگاه عقلانی در غرب است که بدون آن، هیچ تمدن صاحب نامی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد» (نصر، ۱۳۸۰: ۲).

شناخت سنت بر دو پایه استوار است: نخست، شناخت امر قدسی که جان‌مایه‌ی سنت است و دیگری، احیای سنت عقلانی که از طریق رجوع به ادیان الهی و سنتی‌هایی که پایه‌ی عقلانی با هدف رسیدن به امر قدسی، ارتباط با خداوند را مد نظر دارند. پس معنای دیگر سنت، دین است. دین در فرهنگ سنتی، اطاعت از خدا و در پیش گرفتن راه انبیاء و موحدان است. فضایی که دین در جوامع سنتی می‌سازد، فضای خدا انگارانه‌ای است که همه‌ی زیر و بر جامعه به تبعیت از او آرایش و تبلور یافته‌اند، به همه‌ی ارکان صدر و ذیل آن جان می‌بخشد و به همه‌ی واژه‌ها معنا می‌دهد و جملاتی که از طریق این واژه‌ها ساخته می‌شود، در جهت او تداعی می‌شوند. «هیچ هنرمند مسلمانی از میراث پیشینیان بی‌بهره نمانده است و اگر الگویی را که سنت در اختیارش قرار می‌دهد نادیده بگیرد، خود به خود بی‌خبری و جهل خویش را نسبت به معنای باطنی و ارزش معنوی آن‌ها به اثبات رسانده است و با این بی‌خبری، نمی‌تواند روحش را در فرم‌ها و قالب‌ها متجلی سازد» (بورکهارت، ۱۳۷۰: ۳۴). سنت در دایره‌ی مفاهیم خود، از ارتباط طولی خاک با افلاک برخوردار است، که همه‌ی امور را به سوی کمال بی‌نهایت و ملکوت اعلا جهت‌دار می‌کند و در این ارتباط دوسویه مراتب فراوانی وجود دارند.

«سنت به معنای کلی ترش، می‌تواند شامل اصولی باشد که آدمی را مطیع آسمان (ملکوت) و طبعاً دین می‌سازد. حال اینکه از منظر دیگری، دین می‌تواند در معنای اساسی‌اش آن اصولی باشد که از ملکوت نازل شده و آدمی را مطیع ریشه و مبدأ خویش می‌سازد» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۸). آموزش در جامعه‌ای بر این سیاق و از روی دستورالعمل‌های دین و در جهت عبودیت الهی، به اعتلای اجتماعی مبادی منجر می‌شود؛ جامعه‌ای که با محوریت امر الهی و مرکزیت ذات او و دستورهای فرو فرستاده‌اش، در جهت و جریان نزدیکی هر چه بیشتر به جذبه الهی بنیان می‌گیرد و بسط و قوام آن نیز در همین راستا صورت می‌پذیرد و نیز حاوی آموزه‌های تربیتی برای انسان در جهت اهداف کمالی خود است.

«سنت مانند دین، هم حقیقت است و هم حضور. «آن» به ذهنی که شناساست و به شیئی که مورد شناسایی قرار می‌گیرد، توجه دارد. آن از منبعی می‌آید که هر چیز از آن نشأت می‌گیرد و هر چیز به آن بازمی‌گردد. بنابراین، سنت تمامی چیزها را دربرمی‌گیرد. مانند «نفس رحمانی» که طبق تفسیر صوفیانه ریشه و منشأ تمام وجود است. سنت به‌طور تفکیک ناپذیری با وحی و دین مرتبط است» (همان، ۵۸).

پس، خمیرمایه و بنیان اصلی ساخت جامعه‌ی سنتی و همه‌ی چیزهایی که در اوست، حاصل نضح و رشد و حرکت دین و وحی الهی است. دین است که به همه‌ی ارکان آن سر و شکل می‌دهد و معنا می‌بخشد. در زبان‌های اروپایی، سنت با واژه‌ی (Tradition) برابر نهاد شده و به تعبیری، انتقال معانی و معارف را مد نظر داشته‌است. نیز، «هر ترادیس‌یون بنا بر مرتبه‌ای از ظهور و مرتبه‌ای از خفای حقیقت شکل می‌گیرد. هیچ ترادیس‌یونی مبتنی بر کل ظهور نیست، چون اگر کل ظهور دست بدهد و دیگر خفایی در کار نباشد، در آینده، وضع منتظری نخواهیم داشت. همچنین، مبتنی بر کل خفا هم نیست، چون اگر مبتنی بر کل خفا باشد معنی‌اش این است که دیگر ظهوری در کار نیست و دیگر شناخته نمی‌شود. بنابر این، مرتبه‌ای از ظهور و مرتبه‌ای از خفای حقیقت، یک ترادیس‌یون را می‌سازد و بدین ترتیب، سنت پدید می‌آید» (ریخته‌گران، ۱۳۸۲: ۱۵۳). در حقیقت، سنت در ظهور و اختفای فرهنگ و مفاهیم مربوط به آن، در هر مرتبه‌ای از تکوین خود که باشد، با انتقال مفاهیم، معارف و هنرهای جهان سنتی در قالب دستاوردهای خود پدید می‌آید.

«در واقع، لغت (Tradition) از لحاظ ریشه‌شناسی، به انتقال مربوط می‌شود و در حوزه‌ی معنایی‌اش شامل نظریه‌ی انتقال معرفت، عمل، فنون، قوانین، اشکال و پاره‌ای دیگر از عناصری است که شفاهی یا مکتوب‌اند. سنت، شبیه حضور زنده‌ای است که ردپایش را به جای می‌گذارد، اما به آن ردپا قابل تاویل نیست. آنچه انتقال می‌یابد، ممکن است در هیأت لغاتی مکتوب بر یک نسخه خطی ظاهر شود، با این حال نیز ممکن است، حقایقی باشد که بر جان آدمیان حک شده باشد» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۷).

سنت؛ در حقیقت بر اصول و قوانین ابلاغ شده بر پیامبران از طریق وحی اذعان دارد و در وجود پیامبران به عنوان نمونه و نیز از طریق لوگوس<sup>۲</sup> یا کلام مقدس، نمود می‌یابد و از شرایع و طرق گوناگون انتقال مفاهیم در سطوح هنر، آموزه‌ها، علوم، رسوم و آیین‌ها بر ساختارهای جوامع اثر می‌گذارد. این اصول و قوانین که از ملکوت و آسمان ریشه گرفته‌اند، سعی در مطیع‌سازی انسان رو به مبدأ الهی دارند و بنا به مقتضیات زمان و شرایط جامعه، یک حقیقت زنده و نامیراست. سنت با اقتدار با تداوم و ترتیب انتقال حقیقت، با آفاق و انفس و همچنین با زندگی روحانی و سیر کمالی ماده به سوی عالم بالا و با علم و فرهنگ (به معنای آموزش و پرورش نوبالوگان) و هنر مرتبط است و در همه‌ی مراحل، حامل پیامی است از آسمان برای هدایت انسان.

سنت‌گرایان که جنبش فرهنگی خود را از غرب آغاز کرده‌اند، رو به جانب شرق دارند، سنت را در جهت بسط و گسترش و شناخت «خرد جاویدان» یا «حکمت خالده» می‌دانند، همه‌ی فرهنگ‌های سنتی مردمان پیشامدرن را هماهنگ با هم می‌انگارند و مجموعه‌ی این فرهنگ‌های سنتی را «حکمت جاویدان» می‌نامند. حکمت خالده، خرد جاویدان یا سوفیا بر دوران پیش از مدرن اطلاق می‌شود که انسان به دور از عقل جزوی به حکمت وحی و نگاه شهودی متصل بود و بیرق خودمداری بیمارگونه‌ی عصر مدرن را در مقابل خدامحوری علم نمی‌کرد، حکمت دین و کتاب آسمانی او را کفایت می‌کرد و حاجت‌های خود را از این دستاویزها طلب می‌نمود و چشم به غیر نداشت، و به دنبال چاره و تدبیر برون شد از تنگناهای جامعه و فرهنگ خود نبود و در پی فربه شدن خودخواهی و خودمحوری بیمارگونه‌ای که در همه‌ی ادیان مذمت شده، و در نهایت باید به سود فردی منجر شود، نبود. دوره‌ی سنت، عصر آگاهی به کتاب الهی و بسنده کردن به تدابیر دین بود. و پاسخ همه‌ی معضلات و گرفتاری‌های خود را، در سرچشمه‌ی آموزه‌های دینی، روحانی طلب می‌کرد. نسخه‌ی دین هم دنیای او را سامان می‌داد هم جهان بازپسین را معمور می‌کرد.

« در سنت اندیشی، به جنبه‌ی طریقتی دین، حتی بیش از جنبه‌ی شریعتی اهمیت می‌دهند؛ چون آن [را] کلید فهم حقیقت دین می‌دانند» (پازوکی، ۱۳۸۲: ۲۶). آنچه از دین در ذهن ایمانیان و دین‌باوران رسوب می‌کند و پایدار می‌ماند جنبه‌ی طریقتی و عرفانی دین است و گرنه شریعت و احکام فردی دین که وجهی فراگیر ندارند و برای تکلیف شرعی و شخصی مومنان وظیفه شده است، قسم ظاهری و قشر بیرونی را می‌سازند.

جایگاه حقیقی سنت و پیام عرفانی آن؛ در بعد فراگیر و سامان دهنده به همه‌ی الهیات نجات‌بخش، در ترادف کامل با «خرد جاودان» که روح شرق محسوب می‌شود، قرار می‌گیرد. پیام دین فرد و جامعه را در برمی‌گیرد. «معنای سنت بیش از هر چیز دیگر به آن حکمت جاودانی مرتبط است که در قلب‌گاه هر دینی جای دارد و چیزی جز سوفیا نیست که منظر شهودی غرب و نیز، شرق را به تصاحب درآورده و عالی‌ترین یافته حیات آدمی است» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۸). فضایی که در جامعه‌ی سنتی برای تربیت انسان فراهم می‌شود، برگرفته از دین و در لایه‌ی زیرین، برگرفته از حکمت جاودان است. از لحاظ آموزه‌های سنتی، انسان در این فضا بنده‌ای سر به فرمان دین و سنت بازمی‌آید و در این مسیر، هماهنگ با هنجارهای سنتی، به نشو و نما می‌پردازد. ماهیت فراگیر سنت با بهره‌گیری از دین که جزیی از آن است و نقش راهبردی دارد، محیط قابل بسطی را فراهم می‌آورد که در ابعاد گوناگون و در سطوح مختلف، به شکل کارکردی، که در حیطه‌ی سنت از اهمیت بسزایی برخوردار است، ظاهر می‌شود.

برای پی بردن به نقش دین در سنت، می‌توان دو سطح یا جنبه‌ی باطن و ظاهر را در نظر گرفت. جنبه‌ی اول؛ به شق آسمانی پیام دینی می‌پردازد که همراه لوگوس<sup>۱</sup> و کلام مقدس، جهت دهی جامعه را به عهده دارد و بر همه‌ی نیازهای عقلی و روحی انسان سنتی ناظر است. جنبه‌ی دوم؛ که حاوی نقش بیرونی و اثرپذیر از نقش باطنی است، بر تمام زندگی انسان سنتی سایه‌گستر است، ناظر به نیازهای روزمره و قشر ظاهری او قلمداد می‌شود. عناصر جهان معنایی سنت در یک نظام یکپارچه و به هم پیوسته قرار دارند که به طور اندام وار با هم در ارتباط و بر یکدیگر اثر گذارند.

در این میان نظام آموزش سنتی هنر، که برگرفته از پیام دین، زندگی و سلوک پیامبر و بزرگان دین است، بنا به نیازهای انسان سنتی، نقش‌آفرینی می‌کند. از منبع معرفت و پرتوافشانی معنوی و افاضه ذات الهی سرچشمه می‌گیرد، از معرفت قدسی جدایی ناپذیر است. همچنین شناخت مبتنی بر ماهیت باطنی و قدسی از طبیعت که در این هنر، به منزله‌ی زیربنای خلق اثر هنری قرار می‌گیرد، بنا بر تأثیر امر باطنی بر ظاهر، باعث ایجاد فضایی ویژه در هنر سنتی می‌گردد و این خود، بازتولید معرفت قدسی در خلق اثر هنری است که به مثابه‌ی ابزاری برای انتقال معرفتی محسوب خواهد شد که در تراسیون هنری، با انتقال مفاهیم، آن چرخه را کامل می‌کرد.

هنر سنتی که حیطه‌ی فراگیرتری از هنر قدسی را شامل می‌شود، با زمینه‌ی حقیقت و حضور، یعنی همان که در وصف هنر قدسی گفته می‌شود، فضایی تربیتی و فراگیر را برای جامعه‌ای که آموزش در همه‌ی ارکان آن سیلان دارد، ایجاد می‌کند. هنر سنتی، اصول و هنجارهای سنتی را به سطوحی که مستقیماً درگیر موضوع باطنی نیستند، نیز گسترش می‌دهد. هنر پیام پرورشی دین را از اساسی‌ترین پایه‌های آن اخذ و به نمود ظاهری و هنر بدل می‌کند و اثر تربیتی آن نیز در این اصالت اتصال با باطن و مبدا نهفته است. «می‌توان گفت که هنر شامل حد نهایی یا قشر جسمانی دین و سنت است و بنابراین، طبق این اصل که «نهایت به یکدیگر می‌پیوندند»، هنر به آنچه از همه در سنت و دین درونی‌تر است پیوند می‌یابد و لذا هنر خود از الهام تفکیک

ناپذیر است» (شوان، ۱۳۷۲: ۱۰۲). کار ویژه‌ی هنر دینی، به خصوص هنر قدسی، شبیه الهام است؛ به شکلی که به انسان یادآور می‌شود و حاوی تأثیری است که به شیوه‌ی رازآمیز خود خاطرهای الست و فطرت الهی را به انسان گوشزد می‌نماید. «... هنر قدسی، معیاری برای اصالت دین نیز هست. برای فهم، این مطلب، کافی است به یاد آوریم که کار دین، برگرداندن (آن هم برگرداندن حقیقی) انسان است به مقام اولیه اش. [...] انسان بر صورت الهی آفریده شده، و چون خلیفه‌ی خداست، واسطه‌ی میان ملک و ملکوت است» (لینگز، ۱۳۷۷: ۱۳).

هنر با این زمینه‌ی معنوی؛ در مقام اشاعه‌ی پیام وحی الهی قرار می‌گیرد. چرا که بازخورد ملکوتی و فراگیر رسانه‌ای پیام وحی را عهده‌دار می‌شود، و چون آینه‌ای، به بازتاب انوار تابنده‌ی دین خدا می‌پردازد و کنش تربیتی «انسان‌پرورانه» را به سوی تمنیات سنت دنبال می‌نماید، به همان تقارب معنایی که انسان، جانشین باری تعالی است. «هنر سنتی، به حقایقی مربوط است که در سنت آمده‌اند و هنر سنتی، یک بیان صوری و هنری از آن ارائه کرده است. لذا منشأ آن، صرفاً انسانی نیست. به علاوه، این هنر بایستی با نمادهایی که در شیئی مربوطه به ودیعه نهاده شده و نیز با نمادهایی که مستقیماً به وحی مربوطند - وحی‌ای که بعد باطنی آن توسط این هنر متجلی می‌گردد - انطباق و همخوانی داشته باشد. چنین هنری، از ماهیت جوهری اشیاء آگاه است، اما به جوانب عرضی‌شان کاری ندارد. این هنر، با هارمونی‌ای که در عالم ساری و جاری است و سلسله مراتبی وجودی که بالاتر از مرتبه مادی و مربوط به آن قرار دارد، منطبق و هماهنگ است» (نصر، ۱۳۸۰: ۲۱۰). علاوه بر اینکه در هنر سنتی، طبیعت، بانگ گردش‌های چرخ گردون و عالم افلاک و مراتب بالا به انعکاس درمی‌آید، هنر سنتی به معنای تمام کلام به شکلی کاربردی (Functional) است، و برای ساخت و سامان دادن به زندگی آدمیان، مقرون به فایده بوده، گره‌گشاست؛ حتی اگر اثر هنر سنتی، یک ظرف یا بشقاب غذاخوری باشد، یا محلی برای عبادت و یا شمشیری برای پیکار با بیگانگان. اثر هنر سنتی، برای مرتفع کردن نیازی و طرح مقصود خاصی تولید می‌شود و حتماً سودی بر آن مترتب است که هم سازنده و صانع را منتفع می‌کند و هم به دارنده‌ی اثر، که به کارگیرنده‌ی آن نیز محسوب می‌شود، فایده می‌رساند. از این لحاظ، در دوره‌ی سنتی، هنر به معنای مدرن امروزی شناخته نمی‌شد و طبعاً موزه‌ای برای به نمایش گذاشتن آثار آن، نیز وجود نداشت. هنر اساساً برای سود رساندن به انسان که او نیز، خلیفه‌ی خدا روی زمین است، پدید می‌آید تا بتواند او را در مراتب بندگی خود در پیشگاه خدا یاری نماید. این چنین است که صانع و هنرمند، انسانی تربیت شده و خدایی است که اثری را در جهت اهداف انسانی و خیررسانی به انسان‌های دیگر می‌سازد که خلیفه‌ی خدا به شمار می‌آیند و گره مشکیشان با آن گشوده می‌شود. اثر هنری ساخته شده، کاربردی محض است و زیبایی آن نیز، در جهت کاربردی اثر است و عمل هنرمندی که آن را خلق می‌کند، به منزله‌ی عبادت در جهت نزدیکی به خدا، تلقی می‌شود. سازنده و به‌کارگیرنده و مخاطب هنر سنتی تلقی خودمدارانه‌ای از هنر و مفاهیم آن نداشتند. «کسانی که امروز هنرمندشان می‌نامیم، زمانی پیشه‌ور بودند. اشیایی که اکنون در موزه‌ها از آن نگاه‌داری می‌کنیم، زمانی اشیایی معمولی بودند که در بازار یافت می‌شدند» (کوماراسوامی، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

سرشت خداگونه‌ی انسان، مستقیماً با هنر و معنای آن هماهنگ است. انسانی که تربیت خدایی دارد و در محیط سنتی، به جامه‌ی فضایل انسانی و وجنات روحانی آراسته گشته، خود اثری بی‌بدیل از صانع و خالق هستی است که خود را «مصور»، «مبدع» و «پدیدآورنده» خوانده و به منزله‌ی نخستین، بزرگترین و زبردست‌ترین هنرمندان است (قرآن کریم، ۱۳۹۰: ۵۴۸). انسانی که پرورش یافته‌ی فضای پاک و روحانی سنت است و نیز «احسن الخالقین» (قرآن

کریم، ۱۳۹۰: ۳۴۲). بوده است، دست به ساخت اثر هنری می‌زند که هدف آن خیر، برکت و سود رسانی به دیگران باشد، هنر او کاملاً کاربردی و فایده رسان است. کاربرد، با استفاده از آن به ذکر خدا می‌رسد و فیض استفاده از اثر، او را در مرتفع کردن مشکل، یاری می‌کند و زیبایی اثر، روح کاربر سنتی را نوازش می‌دهد. آن‌گاه هنرمند سنتی هماهنگ با خدای عالمیان و در جهت خلق بی بدیل او صناعت نموده است؛ چرا که خدا انسان را بر صورت خود آفریده است. انسانی که به کمالات روحانی مزین شد و به فضایل تزکیه‌ی باطن و تهذیب نفس آراسته گشت، روحی تابناک و جلوه‌گر می‌یابد که منعکس‌کننده‌ی «زیبایی الهی» است. به عبارتی: «آدمی، یک اثر هنری است؛ زیرا خداوند یک هنرمند عالی است. به همین خاطر، در اسلام «المصور» نامیده شده، یعنی او خالق صور است» (نصر، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

از ویژگی اصلی اثر هنری سنتی، سودمندی آن است که سازنده، آن را بنا به هدف و مقصودی مشخص طراحی می‌کند و می‌سازد. این خصوصیت، در آموزش استاد به شاگرد هم لحاظ می‌شود؛ به طوری که استاد به طرز کاربردی و سودآفرین، آموزش‌ها و تعالیم خود را به شاگرد منتقل می‌نمود، تا شاگرد هم این ویژگی را در ساخته‌ها، به‌کارگیری و نیز، در انتقال آموزه‌ها و تربیت شاگردان خود لحاظ کند. چنانچه مشکلی بر او حادث شود، به رفع آن به شکل کارکردی می‌پردازد. از این رو موضوع کارکردگرایی و کاربردی بودن در فنون و هنرهای سنتی بسیار اهمیت دارد. «اثر هنری، صرفاً مجالی برای وجد، آن هم وجدی نامکشوف و درک ناپذیر نیست؛ بلکه بنا بر حوایج انسان، و در نتیجه بر طبق موازین سودمندی، می‌توان آن را تعریف کرد و توضیح داد. این منفعت یا سودمندی، بر دو قسم خواهد بود: دینی و غیردینی. یکی به الهیات مربوط است و با نیایش و عبادت خداوند سازگار است، و دیگری، با فعالیت‌های اجتماعی سازگار با غایات پسندیده حیات آدمی» (کوماراسوامی، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

پس در خلق اثر هنری؛ هر دو جنبه‌ی سودمندی اثر هنری، شامل نیازهای روحی و معنوی انسان و نیازهای روزمره و فردی او در نظر گرفته می‌شود. متفکران سنت‌گرا، محدودیت کاربردی آثار هنری تنها برای برآوردن نیازهای مادی را، ویژگی آثار دوره‌ی مدرن می‌دانند و آن را به سبب بریدن پیوند و دور شدن انسان از ماوراءالطبیعه و جنبه شهودی خلقت می‌انگارند. «تولید و ساخت، تنها به قصد برآوردن نیازهای جسم، نکبت و شوربختی تمدن مدرن است» (همان، ۵۷). بنیان سنت در جوامع سنتی، بنا به اصل استیلایی و کمال‌جویی آن به ایجاد نوعی نخبه‌گرایی و نادره‌کاری در وجوه گوناگون می‌انجامد که به فروغلتیدن در سطوح پایین فنون رضایت نمی‌دهد؛ چرا که ویژگی جدانشدنی فرهنگ و هنر سنتی بنا به تمایل به قرب الهی که اکمل الکاملان است و سرمنشأ خیر و خوبی محض، خصوصیت استکمالی است. حس کمال‌جویی و طی طریق در تمامی نسوج، جهات و جهان سنتی به عیان مشهود است. پس یکی از ویژگی‌های هنر سنتی گزیده‌کاری است. که روح هنر سنتی را در آثارش از تکرار و باری به هر جهتی مصون می‌دارد. در فرهنگ سنتی، رازواری در آموزش هنر و ساخت اشیای هنری نهفته است، علاوه بر زیبایی که معتقدات دینی را مستتر در خود دارد و کارآمدی، که هدفمندی زندگی و جوامع زنده‌ی سنتی، گواه آن است، ویژگی شاخص دیگر شامل جنبه‌ی تمثیلی نیز است، که نشانه‌ی بسیار ارزشمند دیگری برای تأکید بر نخبه‌گرایی و نادره‌سازی هنر و فرهنگ سنتی محسوب می‌شود. همچنان که شؤون جوامع در دوره‌ی مدرن، به سطوح پایین به شکل عمومی‌سازی فروکاهیده، عالمان و علامه‌گان پیشین، به دانشمندان متخصص در رشته‌های مختلف علمی تبدیل گشته‌اند و تخصص متخصصان به ریزترین دانش‌ها در آکادمی‌های علوم بدل شده است، پدیده‌ی عوام‌سازی جایگزین نخبه‌گرایی در آموزش و فراگیری فنون و هنرها شده، و نیز دقت



بسیار در حد اتم و ریزتر از آن در همه‌ی سطوح علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، شایع و متداول شده است. هنر نیز به پیروی از این فضای مدرن، به سطوح نازل فرهنگی و روزمره در حد اطفای غرایز زیستی و زندگی نازله، به دور از معنویت و رازواری فرو افتاده است. گویی دیگر تناسب، تعادل همسازی اثر با ماده‌ی سازنده، حضور روحی و نافذ سازنده در اثر، و نیز چگونگی شیوه‌ی خلق اثر برای سازنده و شرایط ذهنی، روحی سازنده هنگام تولید اثر و... در اشیاء و آثار هنری لحاظ نمی‌گردد و دنیای هنر، نیاز وجودی خود به الطاف و لطایف معنوی و روحانی از دست داده و به پایین‌ترین درجات زندگی حیوانی و روزمره فرو کاسته است. ناگفته نماند که این یکی از مهم‌ترین نقدهایی است که سنت‌گرایان به فلسفه‌ی و زندگی مدرن وارد می‌آورند. وانگهی در هنر سنتی «اگر دقت در تناسب و موزون بودن اثر، مطابق با ماده‌ای باشد که در آن، هنر خاص به کار برده شده است و در عین حال، هدف معنوی اثر را ارضا کند، به جنبه تمثیلی اثر، وضوح و فطانت و بنابراین حقیقت را خواهد افزود. هنر اصیل و طبیعی، همواره به ترکیب مشاهده‌ی عاقلانه‌ی طبیعت و پیروی از سبکی سنتی و عمیق و شریف گرایش دارد تا بتواند اولاً اثر هنری را در نمونه‌ای که خداوند خلق کرده است جذب کند و ثانیاً آن را از عوارض جسمانی، با زدن مهر روح محض و وحدت و آنچه اساس است، متمایز سازد» (شوان، ۱۳۷۲: ۱۱۲). آن‌گاه اثر هنرمند سنتی ذیل آفریدگان آفریدگار بزرگ، که در ساخت خود حکمت دارد، برکت و زیبایی حقیقی را در مخاطب زنده می‌کند.

## ۲- سنت به عنوان زیربنای فکری هنر و آموزش سنتی

### الف- سنت در معنای بنیادی و گفتمان فکری

از دیدگاه سنت‌گرایان؛ چنانکه گفته شد، سنت، همواره پاینده و زنده است و با گفتمان هر دوره، خود را سازگار می‌کند و زوال و انحطاط در آن راه ندارد، گاهی آن را فارغ از کم و کیف و حدوث عالم، انشا شده از باری تعالی می‌پندارند که گستره‌ی خلقت را در پرتو فیض خود دارد و به هدف تربیت انسان در جهت عروج در مراتب انسانی است. «مراد از سنت، در حقیقت همان سنت خالده است که از قید زمان و مکان بیرون است و پیوسته در عالم، حضوری زنده دارد. سنت، همان حقایق پاینده و جاودانه‌ای است که خداوند خلق و مقدر فرموده است و تغییر و تبدیلی، در امر و خلق خداوند راه ندارد. بنابراین، سنت، ازلی و بی‌زوال است. چیزی که هست این است که گاهی در محاق می‌افتد و بسان خورشید در پس ابر نهد می‌گردد، ولی این وضع دیری دوام نمی‌آورد» (رحمتی، ۱۳۸۳: ۴). سنت و دوره‌ی فراگیری آن، در معنای کلی‌اش که ارتباط تنگاتنگ خود را با لوگوس و کلام مقدس در همه‌ی شوون زیست انسان برقرار می‌کند، از نظر حکمت جاودان، از آغازین زمان حیات انسان در کره‌ی خاک آغاز می‌شود و صفت نازمان‌مندی را با خود همراه دارد، به منزله‌ی ارتباط و انطباق دین و حقایق ثابت بر اصول کلی «تربیت» با منشا الهی تداعی دارد و در حیطه‌ی بسته‌تر، متضمن انتقال فرهنگ و بن‌مایه‌های خود به مراکز معرفتی دیگر است.

سنت می‌تواند در معنای بنیادی‌اش شامل آن اصولی باشد که از ملکوت فرو فرستاده شده و آدمی را تابع ریشه و مبدأ خویش می‌سازد. «سنت، همه‌ی شئون عالم و آدم را، از زندگی خانوادگی تا هنر و صنعت، به این منشا آسمانی متصل می‌کند و در قلب آن، دین قرار دارد. ادیان، همه جلوه‌های تحقق سنت الهی هستند» (پازوکی، ۱۳۸۲: ۸-۲۷). عالم سنت، با کلیت فکری، فرهنگی و هنری همه‌ی ادیان اشتراک معنوی و مضمونی دارد. با خود فرهنگ مشترکی را می‌سازد که تکیه‌ی سنت‌گرایان بر آن است. «خرد جاودان» سازنده‌ی نظام

منسجم سنتی است که هیچ جزئی از دایره‌ی فراگیر آن بیرون نمی‌ماند. «ترادیس‌یون [سنت]، متضمن حقایقی است که دارای یک ماهیت «فرا فردی» هستند که در ذات چنین حقیقتی ریشه دوانیده، «ترادیس‌یون یا سنت، یک اسطوره‌شناسی منسوخ و بچگانه نیست، بلکه علمی است که بسیار بسیار حقیقی است. سنت، به‌طور تفکیک‌ناپذیری با وحی و دین مرتبط است، با امر قدسی، با عقیده‌ی راست‌کیشی، با اقتدار، با تداوم و ترتیب انتقال حقیقت، با حیات آفاقی و انفسی، همچنین با زندگی روحانی و با علم و هنر» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۸). پس، انسان در محیطی، مستغرق بحر سنت زیست می‌کند و هر آنچه به شناخت او در می‌آید و هر آنچه در حیطه‌ی فرادست و فرودست قرار می‌گیرد، از این معنا خارج نیست و بجز آن، انسان را توان رهایی و دست‌یازی به غیر نیست. از آن‌جا که سنت با اتصال و اتکا به مبدأ وحی، کمال‌اندیش و کمال‌گراست، جهت حرکت انسان، به سوی قرب الهی و رسیدن به مراتب بالا در خلقیات، و نیز کسب ملکات نفسانی و روحانی و سلوک و طی منازل عرفانی و به پیروی از آن تصاحب مراتب تبحر و استادی در فن و در منش فردی رسیدن به مدارج دست‌نیافتنی در هنر و پیشه، و نظر به تعالی و لایتناهی خواهد بود. از این نظرگاه، راهی به فروخلیدن و پست شدن در این گفتمان وجود ندارد؛ فرودست ماندن و بی‌تحرك زیستن در همه‌ی سطوح زندگی نکوهیده است و با اتکا به نخبه‌گرایی سنت، تنها فراچنگ آوردن مراتب بالای انسانی از هر لحاظ ستودنی است.

[در تمدن‌های سنتی] عادی‌ترین اعمال و زندگانی در این تمدن‌ها [فی‌المثل مانند تمدن اسلامی یا تمدن مسیحی] همواره چیزی، «مذهبی» در خود دارد. دلیل آن هم این است که در تمدن‌های مذکور، دین به هیچ‌وجه امر محدود و کاملاً محصور نیست که جای جداگانه‌ای داشته و چنانچه غربیان متجدد (یعنی لاقول گروهی که هنوز به قبول دین تن درمی‌دهند) تصور می‌کنند روی بقیه‌ی امور هیچ اثر واقعی نداشته باشد؛ به عکس، در اینجا، دین در همه‌ی شؤون زندگانی انسان نفوذ دارد یا بهتر بگوییم، آنچه این زندگی را تشکیل می‌دهد و مخصوصاً حیات اجتماعی به معنی اخص کلمه، در قلمرو آن واقع است، به قسمی که در چنین شرایطی، در واقع جز برای کسانی که به دلیلی خارج از دایره‌ی سنت هستند و بنابراین، موردشان چیز [ی] جز «نابهنجاری» صرف نیست، هیچ چیز [یا امر] «غیرمقدس» نمی‌تواند وجود داشته باشد» (گنون، ۱۳۶۱: ۶۵).

در دوره‌ی حاکمیت سنت، همه‌ی سطوح و زیرساخت‌ها و روساخت‌ها از سنت نشأت می‌گیرند و نیز، به واسطه‌ی رابطه‌شان با سنت معنا می‌یابند. در سنت، رازواری، تناسب، تعادل، زیبایی، کاربردی و مفید بودن همراه صورت‌های هنری و غیرهنری در یک ترکیب موزون و هماهنگ آفریده می‌شود و نسبت خود را با منشأ الهی جهان نشان می‌دهد و هر یک، به منزله‌ی نشان و آیتی است از بروز روح کلی در جای جای جهان. چنان که سید حسین نصر از قول «توماس اکویناس»<sup>۲</sup> با دیدی مبتنی بر وحدت وجودی می‌گوید: «همه‌ی هستی از جهان الهی نشأت گرفته است» (نصر، ۱۳۸۹: ۲۷۵). از آنچه تاکنون گفته شد برمی‌آید: سنت به عنوان نظام فراگیر، با چهار مفهوم قرین است که بدون هر یک از آن‌ها کامل نخواهد بود و تحقق نخواهد یافت:

- ۱- سنت، حتماً رسالت فرو فرستاده شده‌ی خداوند و حاصل الهام الهی است. (وحی الهی)
- ۲- سنت به‌عنوان تجلی‌گاه خلق الهی، به‌منزله‌ی سایه بر همه‌ی ارکان وجود گسترده است. (برکت الهی)
- ۳- سنت راهی برای هدایت انسان به صراط مستقیم است. خدای رحمان، این چشمه‌ی نور را در شب ظلمانی دنیا فراروی انسان روشن کرده است. (نور الهی)
- ۴- جریان سنت در همه ابعاد زندگی بشر، جنبه‌های مختلف از زندگی روزمره تا مراتب عالی

انسان جاری می‌شود. در این مرحله، می‌توان رازوارگی را هم به تصور درآورد که حاصل اتصال به باطن عالم و جهان ملکوت و کشف و شهود است.

پژوهش‌گران سنتی بر این باورند که آموزش و هنر سنتی که بر حقایق معنوی و عرفانی ابنا دارد فرا زمان و فرامکان است و در همه‌ی دوران‌ها قابلیت فراگیری خود را از دست نمی‌دهد و این به‌علل و عوامل شکل‌گیری و بسط آن و نیز زمینه‌ی فکری و معنوی آن بستگی دارد.

ب- مفهوم سنت در متون احادیث و قرآن مجید

در متون دینی اسلام؛ از واژه‌ی سنت به معنای روش، رفتار و شیوه‌ی زندگی و روش ایجاد استفاده شده است. آن‌جا که از سنت و سیره‌ی رسول‌الله (ص) نام برده می‌شود، منظور شیوه زندگی دین‌دارانه و سلوک آن بزرگوار و طریقه‌ی مواجهه و رفتار آن حضرت با جنبه‌های مختلف زندگی است که در قرآن کریم نیز، از آن به عنوان نمونه در چند آیه یاد می‌شود:

«سنه من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا» (اسراء، ۷۷).

[امانند] نهاد و روش [ما در باره] آن فرستادگانی که پیش از تو فرستادیم؛ و در نهاد و روش ما دگرگونی نیایی. (مجتبوی، ۱۳۹۰: ۲۹۰).

«یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم» (نساء، ۲۶).

خداوند می‌خواهد که [احکام شرع را] برای شما روشن بیان کند و شما را به نهادهای - سنت‌های - کسانی که پیش از شما بودند راه نماید، و [به مهر و بخشایش خویش] بر شما بازگردد - با وضع و بیان احکام شما را از گناه دور و پاک سازد-؛ و خدا دانا و باحکمت است. (همان، ۸۲).

«سنه‌الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنه‌الله تبدیلا» (احزاب، ۶۲).

نهاد- سنت- خداست درباره‌ی کسانی که پیش از این گذشتند، و هرگز نهاد خدا را دگرگونی نیایی (همان، ۴۲۶).

سنت در اینجا؛ به مفهوم دین، تقدیر و قانون الهی و نیز سلوک و سیره‌ی زندگی پیامبر در زندگی روزمره و حیات عرفانی آن بزرگوار است و بیان آن در کتاب آسمانی قرآن کریم، ناظر به دین مبین اسلام است. سنت در قرآن مجید، همچنین به معنای قوانین تغییرناپذیر و ثابت خلقت نیز آمده است. علاوه بر این:

«سنت یعنی فعل و قول و رفتار رسول؛ از آن حیث که رسول است و رسالت الهی دارد، برای همه حجت است، یعنی بیان‌کننده‌ی یک رسالت الهی است و سنت، جنبه‌ی رسالت اوست» (اعوانی، ۱۳۸۲: ۱۰).

ج- مفهوم سنت به معنای دوره و گذر زمان

به‌کارگیری معانی سنتی در دوره‌ی متأخر، به شناخت و برداشت سنت‌گرایان در این روزگار مربوط می‌شود. در مورد کارکرد زمانی سنت، همان‌گونه که معروف و مشهود است، به پیش از دوره‌ی رنسانس<sup>۴</sup> و نوزایی در اروپا برمی‌گردد و به لحاظ دوره‌ای هم، باید آن را پیش از انقلاب صنعتی در اروپا به حساب آورد. عکس‌العمل در برابر دوره مدرن، متفکران سنت‌گرا را بر آن داشت که به بازنمایی و بازخوانی دوره پیشامدرن راغب شوند.

« شکل‌گیری چشم‌انداز سنتی (در قرون اخیر)، واکنشی بود از سوی قدس (Sacred) - که آلفا [= آغاز] و اومگا [= انجام] وجود آدمی است. - به مرتبه‌ی نابودی انسان مدرنی که در جهان عاری از امر قدسی و عاری از معنی گم شده بود» (نصر، ۱۳۸۰: ۵۵). همچنان که گفته شد، عصر سنت، به پیش از دوره‌ی مدرن که به طور واضح، از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ میلادی آغاز شده

است، اطلاق می‌شود. در آن دوره، انسان نیازی به گرمی داشت و دست‌یازیدن به شناخت سنت و مناسک و آیین‌ها، فرهنگ و رسم و راه آن نداشت: «انسان پیش‌مدرن، به قدری در جهان مخلوق سنت، غرق بود که نیازی به تعریف این اصطلاح نداشت» (همان، ۵۶). دوره‌ی سنت، به لحاظ زمانی، شامل تمام دستورالعمل‌ها، آیین‌ها و دایره‌ی معانی پیش از مدرن است که فراگیر بوده و انسان سنتی در آن مستغرق بوده است و جز آن، به چیز دیگری معرفت نداشته است. هم انسان با آن معنا می‌یافت و هم دستور و منش رفتاری خاصی را برایش گشوده می‌شد که از بیرون آن، دایره‌ی نیستی و فنا بود و تنها در حلقه معنایی آن می‌توانست نشو و نما کند. سید حسین نصر از قول مایستر اکهارت<sup>۵</sup> چنین می‌گوید: «سرچشمه‌ای (از فیض) در ذات الهی هست که در ازل و در زمان بر همه‌ی موجودات افاضه می‌گردد» (همان، ۵۹).

در تعبیر دیگر از سنت؛ می‌توان به برداشت دیگری اشاره کرد که سنت را برابر با زمان گذشته می‌داند. این برداشت از معنی سنت، به هر دوره‌ای پیش از دوره‌ی حاضر اطلاق می‌شود که در واقع، سنت در برابر آینده مفهوم می‌یابد و مراد از آن، دوره‌ای است که به لحاظ زمانی سپری شده است. «هر چه او [انسان غربی] از سنت‌ها و باورهای قدیم بیشتر فاصله می‌گیرد، سازگاری‌اش با شرایط ناپایدار جدید مشکل‌تر می‌شود و در نتیجه، دلواپسی‌اش درباره‌ی آینده افزون‌تر می‌گردد» (پاکباز، ۱۳۶۹: ۵۹).

در این مورد به کارگیری مفهوم واژه‌ی «سنت» به عنوان جهان‌نگری و بینش برگرفته از مکاتب الهی و یا اخلاق‌مدار و دوره‌ی رجحان و تسلط دین در همه‌ی ابعاد زندگی یاد نمی‌شود؛ بلکه دوره‌ای را یادآوری می‌کند که پیش از ما بوده و به لحاظ زمانی سپری شده و به جای آن، دوره یا شیوه‌ی نوین زندگی حاکم شده است. و نیز به دوره‌ای اطلاق می‌شود که منسوخ شده است عادات نوین جایگزین شده‌اند. و تنها اثری ذهنی، تاریخی، یا زمینه‌سازی برای شیوه‌های حاکم محسوب می‌شوند و در تحلیل‌ها به بحث در می‌آیند. این نوع کاربری واژه‌ی سنت به لحاظ معنایی، در برابر واژه‌ی نو و تازه قرار می‌گیرد.

«سوءتفاهم‌هایی که درباره‌ی نقاشی نوین پیش آمده‌است، به‌طور عمده، ناشی از این است که برای ارزیابی آن، معیارهای سنتی به کار می‌رود؛ حال آنکه با شناخت نظریه‌های جدید هنری و درک زبان تجسمی نو، می‌توان جلوه‌های واقعی دنیای نو را در آثار بسیاری از نقاشان نوین به روشنی مشاهده کرد (همان، ۶۱).

## نتیجه

مفهوم سنت و جهان سنتی، به دوره‌ی پیشامدرن اشاره دارد که توسط خاورشناسان تبیین شده است. اما سنت‌گرایان شناخت دیگری از این دنیای رازآمیز که ساخته‌ی دین و مابعدالطبیعه است دارند. در این میان بحث پیرامون آموزش سنتی، حاکی از حضور مفاهیم معنوی و استیلایی و تفوق آن بر ساز و کار مادی دارد که با مفهوم مندرج در واژگان سنتی هماهنگ است. ترجیح وجوه معنوی و تخلق به اخلاق حسنه در آموزش سنتی، از ویژگی‌های بارز تمدن سنتی و به لحاظ تربیتی بر تبحر در فن، هنر و پیشه مقدم قلمداد می‌شود.

جهان سنتی که از مفاهیم دینی، وحی الهی و فضای معنوی برگرفته از پرتوفشانی انوار قدسی حضرت باری تعالی نشأت گرفته محل وقوع امر قدسی محسوب می‌شود، ساختار ذهنی انسان سنتی را مطابق اندیشه‌های تربیتی دین و فلسفه‌ی بنیادین این جهان یعنی سیر در مسیر تکامل معنوی، ترک رذایل و ترکیه‌ی درون و پیراستن از خود و منیت و با همه‌ی وجود خدایی شدن می‌سازد. حال که مفهوم سنت و طرز نگرش مطابق جهان سنتی تبیین شد، در این مبحث هدف

شناخت این معناست، که با طرز تلقی و برداشت از مفاهیم سنت و هنر سنتی است که به ظهور روش‌ها و شیوه‌های معنوی و ابتدای بر مفاهیم ذاتی آن در امر آموزش هنر و انتقال درون مایه‌های معنوی و روحانی آن به نسل‌های بعد در تعالیم استاد و منشی شاگرد، انجامیده است. معنای طریقت، معنوی و متعالی در آموزش سنتی هنر در دوره‌ی سنت آثار هنری را زیر تأثیر خود قرار داده، چرا که زیر ساخت ذهنی و ایمانی انسان پرورده‌ی سنت چنین فضایی را اقتضا می‌کند به لحاظ مصداقی این تأثیر و تأثرات در پیشه‌های بازار و «اصناف فتوت» در فضای معنوی سنت به ظهور رسیده‌است. بینش کمال‌گرا در هنر سنتی مانع در جازدن یا رکود هنرمند است. در آموزه‌های سنتی برگرفته از وحی الهی، حکمت جاودان انسجام‌بخش بر همه‌ی ارکان جهان گسترده و باعث برکت‌الهی است، چون نور الهی پرتوفشان، بر همه چیز پرتو انوار خود را می‌تاباند و در همه‌ی زوایای پیدا و پنهان زندگی بشر تأثیر می‌گذارد تا او را تا مراتب عالی انسانی بالا ببرد.

## پی‌نوشت:

۱- عقل جزوی: کلمه‌ی Ratio یا عقل جزوی در ریشه‌ی لغوی به معنای شمارش کردن و حساب کردن و یا آن قوه‌ای در نفس انسان است که به شمارش و محاسبه‌ی امور روزمره می‌پردازد. بنابراین، عقل شمارشگر، عقل حسابگر و عقل معاش و عقل دنیای است. معنای دیگر ریشه‌ی لغوی این کلمه؛ بریدن و خرد کردن، تحلیل و تقسیم کردن است و در اصطلاح قرون وسطی به عقلی اطلاق می‌شود که از کل به جزء، از وحدت به کثرت، از مطلق به مقید، از کلی به جزئی سیر می‌کند و تأکید آن بر کثرت است نه بر وحدت (اعوانی، ۱۳۷۵: ۴).

۲- لوگوس: برای درک واژه‌ی «لوگوس» باید پیش‌زمینه‌های یونانی و یهودی آن را بررسی کرد. در ادبیات یونان لوگوس حاوی تنوع قابل ملاحظه‌ای از معانی است. هراکلیتوس، لوگوس را قدرت الهی برای بخشیدن انسجام، معنا و یکپارچگی به کائنات تعریف می‌کند. برای او لوگوس محور نظم کائنات است. فیلسوفان رواقی، لوگوس را «عقل کل» می‌دانستند که به واسطه آن کائنات خلق و اداره می‌شدند. برای رواقیون، لوگوس، علت‌العلل نظام آفرینش تلقی می‌شد. فیلون فیلسوف یهودی نیز لوگوس را نقشه‌ی خدا و قدرت او برای خلق و تداوم خلقت تعریف می‌کند. مسیح همچون حکمت، عامل خلقت است (یوحنا ۱: ۳ و ۱۰). مسیح پیام و کلام خدا (لوگوس) به بشرست (یوحنا ۱: ۱۰). در او نقشه و هدف الهی برای بشر نمایان می‌شود. در مسیح تفکر خدا پدیدار می‌گردد. لوگوس بیانگر ازلیت و پیش‌وجودیت مسیح است. لوگوس نمایانگر یگانگی ذات مسیح با خداست. لوگوس مکاشفه‌ی تفکر و شخصیت خداست (نصر، ۱۳۸۵: ۵۲).

۳- توماس آکویناس: در حدود سال ۱۲۲۵م. در ارگ روکاسکا در هشت کیلومتری شهر کوچک آکوینو در خانواده‌ای از اشراف ناحیه لاتیوم (لاتزیوی کنونی) بدنیا آمد. در مونت کاسینو و ناپل تحصیل کرد. از جوانی خواستار راهب شدن بود و با این که خانواده‌اش مخالف بودند بالاخره به راهبان فرقه دومینیکی‌ها پیوست. در ۱۲۴۵م. در پاریس زیر نظر آلبرت کبیر به تحصیل پرداخت. در ۱۲۴۸م. با آلبرت کبیر به کلن رفت و در ۱۲۵۲م. به پاریس بازگشت و استاد الهیات شد.

آکویناس علم و حکمت را در خدمت دین و جدا از آن می‌داند. انسان به قدرت خداوند و به میانجی‌گری عیسی مسیح از وجود خدا آگاه می‌شود و ناچار به او ایمان می‌آورد. کار فلسفه در این میان رفع شک و شبهه است. بر همین پنجگانه او در اثبات وجود خدا شهرت خاصی در تاریخ فلسفه غرب دارند. سال‌های پایانی عمر خود را در ناپل گذراند. در ۷ مارس ۱۲۷۴م. درگذشت (ن. ک. به فروغی، ۱۳۸۳: ۴۵).

۴- رنسانس: به انگلیسی (Renaissance) یا نوزایی، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد. عصر نوزایش، دوران گذار بین سده‌های میانه و دوران جدید است. اولین بار، واژه لفظ رنسانس را فرانسوی‌ها در قرن ۱۶ میلادی، به کار بردند. شروع دوره نوزایش را در سده چهاردهم در شمال ایتالیا می‌دانند. این جنبش در سده پانزدهم میلادی، شمال اروپا را نیز فراگرفت. رنسانس، یک تحول ۳۰۰ ساله‌است که از فلورانس شروع شد و در انگلستان پایان یافت. رنسانس در سال‌های ۱۳۰۰ از ایتالیا آغاز شد و در عرض سه قرن در سراسر اروپا انتشار یافت. به ندرت در دوره‌ای چنین کوتاه از نظر تاریخی، رخدادهای متعددی به وقوع می‌پیوندد. حال آنکه این قرن‌ها سرشار از تغییرات اساسی و فعالیت‌های بزرگ است. جهان امروزی نتیجه‌ی همین فعالیت‌هاست، زیرا رنسانس پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد. (ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد).

۵- مایستر اکهارت: (۱۲۶۰-۱۳۲۷ میلادی) دین‌شناس، فیلسوف، عارف، شاعر و خطیب آلمانی تبار بود. او در نزدیکی شهر گوتا در ایالت تورینگن کشور آلمان زاده‌شد. گفته‌اند که مایستر اکهارت در زمان آلمانی همان تأثیری را داشته است که دانته در زبان ایتالیایی داشته، چنان که باعث شکوفایی آن زبان گشته‌است. اکهارت در صومعه‌ای متعلق به فرقه دومینیکن آموزش‌های اساسی را طی کرده و سپس در شهرهای مختلف به کسب علم و دانش پرداخته‌است. مایستر اکهارت همچنین به تعلیم الهیات مسیحی در شهرهای مختلف آلمان می‌پرداخت. در همین مدت، کلیسا او را به کفر و زندقه محکوم می‌کند و مایستر اکهارت دفاعیه‌ای در دفاع از خویش می‌نگارد. مایستر اکهارت در سال ۱۳۲۸م. درگذشته است و مکان دفن او نامشخص است (براین، ۱۳۷۳: ۳۴).

**منابع:**

- اعرابی، غلامرضا (۱۳۸۲)، مقاله در معنای سنت از کتاب خرد جاویدان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۷۵)، حکمت و هنر معنوی، تهران، انتشارات گروس.
- بوركهارت، تیتوس (۱۳۷۶)، هنر مقدس اصول و روشها، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات سروش.
- بوركهارت، تیتوس و دیگران (۱۳۷۰)، جاودانگی و هنر، ترجمه سید محمد آوینی، تهران، انتشارات برگ.
- پازوکی، شهرام (۱۳۸۲)، مقاله سنت گرایی و بنیادگرایی از کتاب خرد جاویدان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- پاکباز، رویین (۱۳۶۹)، در جستجوی زبان نو، تهران، انتشارات نگاه.
- رحمتی، انشاءالله (۱۳۸۳)، هنر و معنویت (مجموعه مقالاتی در زمینه حکمت هنر)، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۲) پدیدار شناسی، هنر، مدرنیته، تهران، نشر ساقی.
- شوان، فریتهوف (۱۳۸۳)، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نشر هرمس.
- (۱۳۷۲)، مقاله‌ی اصول و معیارهای هنر جهانی از کتاب میانی هنر معنوی، ترجمه سید حسین نصر، زیر نظر علی تاجدینی، تهران، نشر حوزه هنری.
- کوماراسوامی، آناندا (۱۳۸۹)، هنر و نمادگرایی سنتی، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
- گون، رنه (۱۳۶۱)، سیطره کمیت و علایم آخر زمان، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- لینگز، مارتین (۱۳۷۷)، هنر خط و تذهیب قرآنی، ترجمه مهرداد قیومی بیدهدی، تهران، انتشارات گروس.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۳)، سیر حکمت در اروپا، تهران، انتشارات هرمس.
- قرآن حکیم (۱۳۹۰)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات حکمت.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۰)، معرفت و امر قدسی، ترجمه فرزاد حاجی میرزایی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- (۱۳۸۵)، در جستجوی امر قدسی، گفتگو با رامین جهانگللو، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، تهران، نشر نی.
- مگی، براین (۱۳۸۶)، سرگذشت فلسفه، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر نی
- یوسفی فر، شهرام (۱۳۸۲)، خرد جاویدان، مجموعه مقالات همایش نقد تجدد از دیدگاه سنت گرایان معاصر، تهران، دانشگاه تهران و موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.